



Frankenstein

فرانکنشتاین

مری شلی

Mary Shelley

ترجمه‌ی محسن سلیمانی



کلاسیک‌های جیبی

این کتاب، از سوی ناشر در قطع رقیق نیز منتشر می‌شود.



موسسه انتشارات قدیانی

www.mqdv.com  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۰۰۶۶۰ (خط ۱) - ۰۲۱-۶۶۰۰۶۶۰ (خط ۲)  
پست‌کد: ۱۹۳۳۳

فرانکشتاین

کلاسیک‌های جیبی

مری شلی - مترجم: محسن سلیمانی

ویراستار: رضا کریمی

طراح لوگو، فرم و اجزای جلد: ریتون گرافیک (بهزاد غریب‌پور)

آمادگی: بخش هنری و فنی

زیر نظر شورای بررسی

چاپ اول: ۱۳۹۲ تعداد: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: 978-600-251-102-7 978-600-251-102-7

کد: ۹۲۳۱۰۷

چاپ: چاپخانه قدیانی، تهران

کلیه حقوق محفوظ است.

۱۷۰۰۰ تومان

## درباره‌ی رمان و نویسندگان

مری شلی در سی‌ام اوت ۱۷۹۷ در انگلستان به دنیا آمد. پدر و مادرش ویلیام گادوین<sup>۱</sup> و مری وولستینکرافت<sup>۲</sup> هر دو در زمان خود، از نویسندگان صاحب‌نام انگلستان بودند، به همین دلیل، خانه‌شان همواره محفل شاعران و نویسندگان و هنرمندان بود. هنگامی که مری پانزده سال داشت، پای شاعر مشهور و رمانتیک انگلیسی بررسی شلی (که شیفته‌ی آثار فلسفی گادوین بود) به خانه‌ی آقای گادوین باز شد. او در این رفت و آمدها، کم‌کم با مری آشنا شد. اما کار آشنایی آنها به روابط عاطفی انجامید و هنگامی که مری شانزده ساله شد، با شلی به اروپا گریخت و در آنجا با او ازدواج کرد. این ازدواج از جهاتی در بروز استعداد ادبی مری بسیار مؤثر بود؛ چرا که وی از طریق شوهرش با بسیاری از شاعران رمانتیک و مشهور انگلیسی آشنا شد و حتی اثر مشهورش فرانکشتاین را نیز با تشویق و راهنمایی آنها نگاشت.

در تابستان سال ۱۸۱۶ مری به همراه شوهرش در ژنو و در همسایگی شاعر مشهور انگلیسی لرد بایرون زندگی می‌کرد. از قضا تابستان آن سال فصلی پر باران بود و آنها بیشتر وقت‌ها ناچار

1. William Godwin

2. Mary Wollstonecraft

بودند در خانه بمانند. شب‌ها نیز در محفل ادبی خود که شاعر مشهور لرد بایرون و چند تن دیگر نیز در آن حضور داشتند، داستان‌های دلهره‌آور اشباح مربوط به اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم را - که به خصوص در آلمان رواج زیادی داشت - برای همدیگر می‌خواندند و درباره‌ی آنها بحث و گفت‌وگو می‌کردند؛ اما در یکی از شب‌ها کار بحث بالا گرفت و قرار شد لرد بایرون، پرس‌ی شلی و مری شلی هر یک طبع خود را در زمینه‌ی داستان‌های اشباح بیازمایند و سرانجام تنها مری شلی توانست اثری کامل به نام فرانکنشتاین بیافریند. نکته‌ی جالب این است که مری در این هنگام فقط نوزده سال داشت.

مری شلی بعدها در مقدمه‌ای که بر *رمان فرانکنشتاین* نوشت، مدعی شد که فکر اصلی کتاب را از یکی از کابوس‌های شبانه‌اش الهام گرفته است؛ ولی بی‌شک تأثیر داستان‌های دلهره‌آور (گوتیک)، برق‌درمانی معمول در آن زمان، نظریه‌های آن دوران درباره‌ی پیدایش حیات و نیز اسطوره‌ی مشهور یونانی پروتوم را نمی‌توان در خلق این اثر نادیده گرفت.

در *فرانکنشتاین*، نویسنده از بسیاری از عناصر و فضاهای ترسناک آن روزگار به خوبی استفاده کرده است. با این همه، *فرانکنشتاین* یک رمان دلهره‌آور معمولی نیست و شاید راز ماندگاری آن نیز در همین نکته باشد. شاهکار مری شلی در واقع این بود که برای نخستین بار علم را با داستان‌های ترسناک آشتی داد. به زبان دیگر،

برای اولین بار با خلق هیولایی که محصول علم بود و نیز با استفاده از مجهولات علمی، نوع ادبی جدید "رمانتیک ترسناک علمی" را به وجود آورد؛ کاری که در آن زمان سابقه نداشت. از سوی دیگر فرانکنشتاین زمانی منتشر شد که بشر در آغاز راه پیشرفت‌های علمی و سرمست از باده‌ی علم بود. اما شلی از نخستین کسانی بود که بوی خطر را حس کرد و با انتشار فرانکنشتاین هشدار داد که علم تجربی گاهی نه تنها میوه‌های شیرینی به بار نمی‌آورد، بلکه چه بسا خود مایه‌ی عذاب دائمی بشر می‌شود. البته هم این سخن در آن زمان واقعاً دشوار بود؛ اما امروزه این نکته تا حدودی بدیهی می‌نماید؛ زیرا اینک، کمتر کسی می‌تواند فجایعی را که زندگی ماشینی و به خصوص اتیوهی از سلاح‌های ویرانگر به بار آورده، انکار کند. هم‌اکنون، سلاح‌های ویرانگر و پر قدرت چنان مشکل‌بفرنجی ایجاد کرده‌اند که نه می‌توان آنها را دائم انبار کرد و نه می‌توان از شر آنها خلاص شد؛ بنابراین، چاره‌ای جز مصرف پیوسته‌ی آنها، آن هم برای نابودی آدم‌های دیگر وجود ندارد!

صرف‌نظر از همه‌ی اینها، شاید کتاب به گونه‌ای غیرمستقیم به نکته‌ای دیگر نیز اشاره دارد: دست بردن در سیر عادی و طبیعی جهان و آفرینش خدا، گاهی ممکن است به فاجعه بینجامد. بنابراین، چه بسا لازم است بشر در پژوهش‌ها و به خصوص پژوهش‌هایی که با حیات و خلقت آدمی سر و کار دارد، بیشتر احتیاط کند.

## نامه‌ی اول

به خانم سویل، انگلستان

سن پترزبورگ، ۱۱ دسامبر، - - ۱۷

حتماً از شنیدن اینکه در شروع کار تهوراً می‌زمان که تو آن قدر راجع به آن دل‌شوره داشتی، با فاجعه‌ای روبه‌رو نشده‌ایم، خوشحال خواهی شد. من دیروز به اینجا رسیدم و اولین کارم این بود که به خواهر عزیزم اطمینان بدهم که سالم هستم و هر لحظه بیشتر به موفقیت کارم اطمینان پیدا می‌کنم.

من لینگ در شمال لندن، اما بسیار دور از آن هستم و وقتی در خیابان‌های پترزبورگ قدم می‌زنم، بازی باد سرد شمالی را روی گونه‌هایم حس می‌کنم؛ بادی که به من دل و جرئت می‌دهد و مرا غرق در شادی می‌کند. احساسم را درک می‌کنی؟ این باد ملایم از سرزمین‌هایی می‌آید که ما به طرف آن پیش می‌رویم و بوی دنیای پوشیده از یخ را می‌دهد. رؤیاهای روزانه‌ام با الهام از این باد امیدبخش،

پرشورتر و زنده‌تر می‌شود و من بیهوده می‌کوشم به خود  
 بقبولانم که قطب شمال جایی متروک و پوشیده از یخ  
 است؛ اما در تصور من، آنجا سرزمینی زیبا و شاد است.  
 مارگارت! آنجا خورشید هرگز غروب نمی‌کند؛ بلکه با قرص  
 پهنش در افق دور می‌زند و نور پرشکوه و جاودانی‌اش  
 را بر آنجا می‌تاباند؛ بنابراین با اجازه‌ی خواهرم، من به  
 دریانوردان گذشته تا حدودی اعتماد می‌کنم؛ در آنجا  
 برف و سرما از ذهن بیرون می‌رود و با کشتی‌رانی روی  
 دریایی آرام ممکن است به سرزمینی برسیم که زیبایی  
 و شگفتی‌هایش فراتر از سرزمین‌های مسکونی باشد که  
 تاکنون روی کره‌ی زمین کشف شده است. جایی که شاید  
 محصولات و ویژگی‌هایش مثل پدیده‌های اجرام سماوی  
 در نقاط دورافتاده و کشف‌نشده‌ی جهان، بی‌نظیر باشد.

آیا می‌شود از سرزمین همیشه تابان، غیر از این توقع  
 داشت؟ شاید در آنجا نیروی شگفت‌انگیز مغناطیسی  
 کشف شود که عقربه‌ی قطب‌نما را به طرف خود می‌کشد؛  
 و شاید با این سفر بتوان از طریق این نیرو هزاران  
 جرم آسمانی را که به نظر می‌رسد از مرکز جاذبه خارج

شده‌اند، برای همیشه ثبات و نظم داد. من کنجکاوی پر شورم را با دیدن جایی از این جهان که تاکنون کشف نشده است، ارضا خواهم کرد و شاید به سرزمینی پا بگذارم که تاکنون پای هیچ بشری به آن نرسیده است. وسوسه‌های من اینهاست و آن قدر نیرومند است که با آن می‌توانم بر ترس از مرگ پیروز شوم. همین وسوسه‌ها هم مرا ترغیب می‌کند که چنین سفر پر رنجی را آغاز کنم. مثل کودکی که با دوستانش پا به قایق کوچکی گذاشته تا در تعطیلات به سفری اکتشافی در رودخانه‌ی منطقه‌شان برود. اما اگر فرض کنی که همه‌ی این حدسیات غلط بوده است، باز هم نمی‌توانی در مورد سودی که من با کشف گذرگاهی از قطب به کشورهای مختلف - که هم‌اکنون سفر بین آنها ماه‌ها طول می‌کشد - یا با پی بردن به راز مغناطیسی زمین - که فقط با کاری شبیه کار من امکان‌پذیر است - به همه‌ی بشریت می‌رسانم، تردید کنی. این افکار، اضطرابی را که من نامه‌ام را با آن آغاز کردم، بر طرف و قلبم را غرق در هیجان می‌کند و این هیجان



مرا تا عرش بالا می برد؛ چون هیچ چیز بیش از داشتن هدفی ثابت، روح را آرامش نمی بخشد. من از کوچکی آرزوی چنین سفر اکتشافی ای را داشتم و همهی گزارش های سفرهای مختلفی را که به امید رسیدن به اقیانوس آرام شمالی از طریق دریاهای اطراف قطب انجام شده است، با شور و شوق خوانده ام. شاید یادت باشد که کل کتابخانه ی عمو تامس نازنین ما از همین سفرنامه های اکتشافی تشکیل شده بود. من درس و مشق را کنار گذاشتم؛ اما شیفته ی مطالعه بودم و شب و روز این کتاب ها را می خواندم؛ به خاطر همین هم بود که وقتی فهمیدم پدرم قبل از مرگ به عمویم سفارش کرده است که اجازه ندهد من دریانورد شوم، چقدر افسوس خوردم. وقتی برای اولین بار آثار شاعرانی را که غلیان احساساتشان روح مرا به وجد آورد و تا عرش بالا برد، خواندم، این تصورات رنگ باخت. من هم شاعر شدم و یک سالی در بهشتی که خود ساخته بودم، زندگی کردم. پیش خود مجسم می کردم که من هم لابد در معبد هومر و شکسپیر جایی برای خود خواهم داشت؛ اما تو خوب



کتابخانه  
سازمان اسناد و  
مکتوبات  
جمهوری اسلامی  
ایران  
۷۹-۷۸  
۸۴-۸۳  
۹۱-۸۸



## موسسه انتشارات قدیانی

www.ghadyani.org

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، روبه روی دانشگاه

خیابان فخر رازی، خیابان شهدای ژاندارمری (غربی)، شماره ۹۰

کد پستی: ۱۳۱۴۷۲۳۸۶۱، صندوق پستی: ۱۷۹۲-۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۴۰۴۳۱۰ (خط ۵) • دورنگار: ۶۶۴۰۳۲۶۴

3000k



ISBN 13: 978-964-536-618-4



9 789645 366184